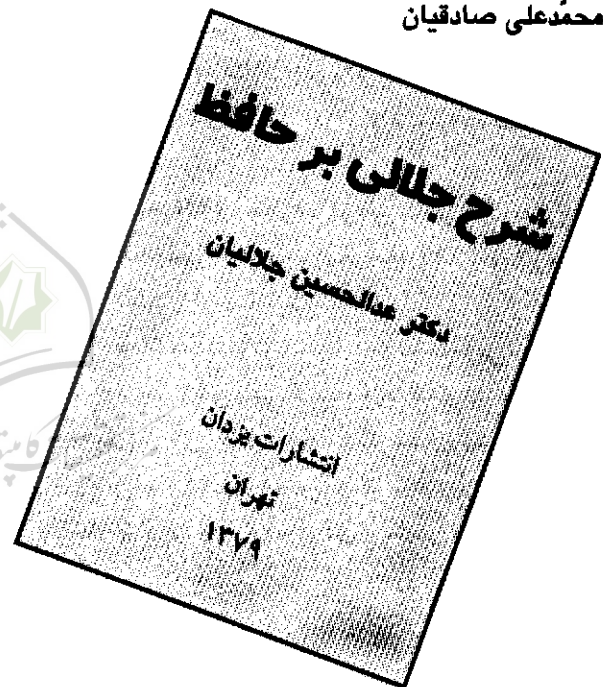


## نظری بر کتاب

### «شرح جلالی بر حافظ»

محمدعلی صادقیان



شرح جلالی بر حافظ، دکتر عبدالکسین جلالیان، انتشارات یزدان-تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹.

ویژگی های کلام حافظ و راز مقبولیت شعر او در میان مردم سخن رفته که برای خواننده دیوان حافظ جالب است.

نویسنده کتاب، حافظ را با فردوسی مقایسه کرده و مهارت این دو شاعر نامدار را در بیان مطلب و رسالت تاریخی که این دو گوینده توانا در دو زمان مختلف بر عهده داشته اند، سخن گفته است.

بخشی از کلام شارح محترم در این قسمت درباره زیبایی های لفظی و موسیقی کلام حافظ و بخشی نیز مربوط به لطایف معنوی کلام اوست. آنچه در این مقدمه چشمگیر و خواندنی است، علت مسافرت حافظ به یزد است. از آنجا که نویسنده کتاب خود، یزدی است و مطالب کتب تاریخی به ویژه کتاب هایی که در تاریخ یزد نوشته شده، در خاطر داشته، چگونگی این سفر را به تفصیل بیان کرده است که در سایر شرح ها خواننده کمتر بدان برخورد می کند. گوشه ای از تصوف و عرفان و مرام و مسلک حافظ در این مقدمه بیان گردیده است.

این مقدمه که ۱۰۷ صفحه از کتاب را در بر می گیرد، بر روی هم برای خواننده قابل استفاده و خواندنی است. پاره ای از اطلاعات سودمند این مقدمه که از دیدگاه حافظ شناسان به دور مانده یا کمتر از آن سخن رفته، مربوط به رویدادهایی است که در یزد بر حافظ گذشته است؛ مانند ملاقات حافظ با شیخ تقی الدین دادا در خانقاه او که امروز آن جا را هنوز محله «شیخداد» می خوانند. همچنین «محله تازیان»، «محله پارسیان» و جایگاه آنها و مباحثی از این دست که دانستن آنها برای فهم بهتر بعضی از ابیات حافظ، همانند بیت:

تازیان را غم احوال گرانباران نیست  
پارسیان مددی تا خوش و آسان بروم

ضرورت دارد.

فصل دوم کتاب به غزل های حافظ و شرح و معنی ابیات، اختصاص یافته و نویسنده محترم ابتدا غزل را در صفحه ای خاص با خطی برجسته و زیبا جای داده، سپس به شرح مفردات و ترکیبات غزل پرداخته و در پایان، ابیات را معنی کرده است. پس از شرح و تفسیر، زیباترین بیت غزل (بیت الغزل) را به صورتی برجسته و جدا از متن آورده که جالب است.

آنچه در این شرح اهمیت دارد این است که شارح دیوان کوشیده است تا پیوندی میان بیش تر غزل های حافظ و سلاطین روزگار وی برقرار سازد؛ کاری که دیگر شارحان پیش از وی

یکی از شروحنی که اخیراً بر دیوان حافظ نوشته اند، «شرح جلالی بر حافظ» است. شارح محترم در مقدمه جلد اول، ابتدا مطالبی درباره فرهنگ قومی و نژادی حافظ گفته، سپس سیر تحولات تاریخی دو قرن پیش از حافظ را بیان نموده است. در این بخش از قوم مغول و جانشینان چنگیز سخن رفته است و سلسله خاندان اینجو و آل مظفر و ویژگی های اخلاقی و رفتاری پادشاهان این دو سلسله به دنبال آمده است که بر روی هم مطالبی خواندنی است. آنگاه از زندگی حافظ، دانش حافظ،

بدین حدّ بدان نپرداخته اند. چنان که در پایان صفحه ۹۳۸ از مجلد دوم کتاب، چنین آمده است:

به نظر می‌رسد که شاعر خط مشی زندگانی خود را چنان باروش و رفتار اجتماعی شاه شجاع تطبیق داده بوده که به ناچار در ایام گرفتاری و در به دری او، در مزیقه و فشار، و هنگام کامروایی شاه، کامروا بوده است.<sup>۱</sup>

البته پیش از این شرح، آقای سیروس نیرو در کتاب: «گوهر مراد» و بعضی از شارحان دیگر بدین مطلب اشاره کرده‌اند؛ اما نه بدین حد که نویسنده این کتاب بدان پرداخته است.

#### متن و نتیجه

نویسنده این سطور آنچه در تفسیر و معنای بعضی از ابیات به نظرش رسیده در این جا می‌نگارد. امید است که شارح محترم در صورت درستی مطالب مطرح شده، آنها را در چاپ‌های بعدی کتاب از نظر دور ندارد:

ص ۱۱۶، بیت ۳:

مراد در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها

نوشته‌اند: «جانان، جمع جان و کنایتاً محبوبان، معشوقان،

جان‌های دوست داشتنی». و در شرح و معنی مصراع اول بیت،

چنین آورده‌اند: «در این منزل در کنار یاران جانی و دوست‌داشتنی

برای من چه جای خوش‌گذرانی است.»<sup>۱</sup> در صورتی که

«جانان» به صورت مفرد به معنی معشوق و محبوب به کار

می‌رود؛ چنان که نمونه آن را در اشعار شاعران بزرگ می‌بینیم:

آن به که پیش هودج جانان کنی فدا

آن جان که وقت صدمه هجران شود فنا

(خاقانی)

جان ندارد آنکه جانانیش نیست

تنگ عیش است آنکه بستانش نیست

(سعدی)

چو دولت هست بخت آرام گیرد

ز دولت با تو جانان جام گیرد

(نظامی)

ص ۱۲۲، بیت ۱:

صلاح کار کجا و من خراب کجا

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

شارح محترم «صلاح» را به کسر صاد و سکون حاء اعراب

نهاده‌اند و در معنی «صلاح کار» نوشته‌اند: «درستی کار،

درست کردار، نیکوکار، مصلحت‌اندیش».

به نظر می‌رسد، صورت صحیح «صلاح» به فتح صاد باشد و به واژه «کار» اضافه شده است. چه، «صلاح» به فتح صاد در «فرهنگ معین» به معنی نیکوکاری و نیکی و مقابل «فساد» آمده است.<sup>۲</sup> حافظ می‌گوید: «من که رند هستم به صلاح اندیشی و مصلحت‌جویی نمی‌اندیشم؛ چون نمی‌خواهم تظاهر کنم.»

ص ۱۳۲، بیت ۵:

ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست

سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

واژه «سهی» را به ضم سین اعراب نهاده‌اند؛ در صورتی که

در فرهنگ‌های فارسی این کلمه به فتح سین ضبط شده است.<sup>۳</sup>

ص ۱۳۸، بیت ۸:

آن تلخوش که صوفی ام‌الخبائث خواند

اشهی لنا و آحلی من قُبلة العذارا

نویسنده، کلمه «عذارا» را به ضم عین نوشته‌اند؛ در صورتی

که این کلمه جمع عذرا و به فتح عین است و نیز در شرح این بیت

چنین نوشته‌اند «شرابی که صاحب شریعت، مادر پلیدی‌ها و

تباهی‌ها نامید ...».

در این مورد سخن استاد دکتر منوچهر مرتضوی حائز اهمیت

است که می‌گویند:

از کجا معلوم که منظور حافظ از صوفی که می‌را ام‌الخبائث

خوانده همین شیخ عطار نباشد؛ مگر شیخ عطار، متصوّف و

صوفی نیست و به صراحت می‌را ام‌الخبائث نخوانده است؟

آن‌جا که می‌گوید:

بس کسا کز خمر ترک دین کند

بی شکمی ام‌الخبائث این کند<sup>۴</sup>

نظر نویسنده که اصل این سخن را حدیث و از صاحب شریعت

دانسته، صحیح است؛ اما برای این که مستقیماً نسبت «صوفی بودن»

را به پیامبر (ص) ندهیم، سخن دکتر مرتضوی پذیرفتنی است.

ص ۱۷۳، بیت ۱:

ساقی به نور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

نوشته‌اند: «نور باده، اضافه تشبیهی است و باده به نور تشبیه

شده است.» در صورتی که اضافه استعاری است و در اصطلاح

علم بیان، استعاره بالکنایه یا کنایی است؛ زیرا «باده» به خورشید

۱. جلالیان، عبدالحسین، شرح جلالی، انتشارات یزدان، چاپ اول، ج ۲، ص ۹۳۹.

۲. فرهنگ معین، ذیل واژه «صلاح».

۳. فرهنگ برهان قاطع و فرهنگ معین، ذیل واژه «سهی».

۴. مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، انتشارات توس، چاپ دوم، ص ۲۲۳.

یا چراغی تشبیه شده که دارای نور است و در واقع نور برای باده به عاریه گرفته شده است.

ص ۱۷۳، بیت ۸:

ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست  
نان حلال شیخ ز آب حرام ما  
نوشته اند: «آب حرام، استعاره است.» در صورتی که کنایه از «شراب» است، نه استعاره.

ص ۱۸۹، بیت ۳:

از بی تفریح طبع و زیور حسن و طرب  
خوش بود ترکیب زرین جام بالعل مَذاب  
مرقوم داشته اند «لعل مَذاب» کنایه از شراب است؛ در صورتی که این ترکیب استعاره است از شراب.

ص ۱۹۷، بیت ۶:

بنفشه طره مفتول خود گره می زد  
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت  
نوشته اند: «در حالی که در آن جا بنفشه زلف به هم پیچیده خود را گره می زد، باد صبا بویی از زلف تو را می پراکند.»

به نظر می رسد معنای بیت چنین باشد: وقتی باد بوی زلف تو را آورد، بنفشه مشغول خودآرایی بود و در برابر آن سرفاکنده شد؛ مانند بیتی دیگر که گوید:

تاب بنفشه می دهد طره مشکسای تو

برده غنچه می درد چهره دلگشای تو

ص ۲۳۶، بیت ۵:

بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد  
زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست  
شارح محترم «طارم فیروزه» را کنایه از آسمان دانسته اند؛ در حالی که استعاره از آسمان است.

ص ۲۵۴، بیت ۴:

شمع دل دمسازان بنشست چو او برخاست  
و آفغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست  
در معنی این بیت نوشته اند: «در آن دم که به رقص و پایکوبی برخاست، آتش دل دوستان فرو نشست و با نشستن او غریب اعتراض نظر بازان بلند شد.»

در صورتی که «شمع دل نشستن» به معنی خاموش شدن چراغ دل و غمگین شدن است. به نظر می رسد معنای صحیح بیت چنین باشد: جانان وقتی خواست از مجلس برود، شمع دل دوستان خاموش شد و همه اندوهگین گردیدند؛ اما وقتی آهنگ نشستن و ماندن را در مجلس کرد، همه دوستان و عاشقانش خوشحال شده، فریاد شادی سر دادند.

ص ۲۷۱، بیت ۲:

تا عاشقان به بوی نسیمی دهند جان  
بگشود نافه ای و در آرزو بیست

در معنای این بیت چنین نوشته اند: «به یکباره گره از زلف مشگین خود گشود و بر عاشقان، راه این آرزو را که در اشتیاق بوی خوش آن، دل و جان از دست بدهند، بیست.»

این معنی به نظر کامل نمی آید. دکتر هروی در معنی این بیت چنین آورده: «معشوق گره ای از زلف خود که مثل کیسه مشک است گشود. بوی زلفش منتشر شد و اهل ذوق را به سوی خود کشید؛ اما راه رسیدن به آرزو را بر عاشقان بست تا در غم رسیدن به او جان بدهند.»<sup>۵</sup> همین معنی را با اندکی تغییر دکتر خطیب رهبر نیز آورده است.<sup>۶</sup> رحیم ذوالنور در مورد «در آرزو بیست» چنین نوشته است: «کسی نتوانست به وصال برسد.»<sup>۷</sup> به نظر می رسد معنی درست بیت چنین باشد: معشوق، عطر گیسوان خود را پراکنده ساخت تا عاشقان از بوی گیسوان او جان بدهند و به وصال او نرسند.

ص ۲۸۳، بیت ۱:

خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست  
گشاد کار من اندر کرشمه های تو بست

شارح محترم «ابروی دلگشا» را چنین معنی کرده اند: ابروانی که میان آنها فاصله باشد، ابروان ناپیوسته، ابروان گشاد و باز، کنایه از صورت باز و بشاش. در صورتی که «ابروی دلگشا» به معنی «ابروی دلکش» یا ابرویی است که مایه گشایش خاطر است، نه ابروی ناپیوسته.

ص ۳۲۰، بیت ۶:

سپهر برشده پرویزی است خون افشان  
که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است

مصراع دوم این بیت چنین تفسیر شده: «این سپهر بلند به مانند غربالی خون پالاست که ریزترین ذرات گذشته از آن، سرو تاج خسرو پرویز است.»

صرف نظر از این که در پاره ای از نسخ حافظ به جای «خون افشان»، «خون پالای» آمده و شاید مناسب تر هم باشد، مقصود از «کسری» در این بیت انوشیروان است. درست است که شاهان ساسانی را عموماً «کسری» مُعَرَّب خسرو

۵. هروی، حسینعلی، شرح فزل های حافظ، نشر نو، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۳، بیت ۲.

۶. خطیب رهبر، خلیل، دیوان هزلیات حافظ، انتشارات صفی علیشاه، چاپ اول، ص ۴۴.

۷. ذوالنور، رحیم، در جستجوی حافظ، چاپ نقش جهان، کتابفروشی زوآر، ج اول، ص ۵۰.

می خوانده اند، ولی در این جا حافظ به دو تن اشاره می کند، خسرو انوشیروان و خسرو پرویز.

ص ۳۳۲، بیت ۷:

خموش حافظ و این نکته های چون زر سرخ  
نگاهداری که قلاب شهر صراف است  
«قلاب» را به ضم قاف، اعراب داده اند؛ در صورتی که صورت صحیح به فتح قاف است.<sup>۸</sup>

ص ۳۷۱، بیت ۳:

ساریان رخت به دروازه میر کان سر کوی  
شاهراهی است که منزلگه دلدار من است  
در معنی و تفسیر این بیت نوشته اند: «ای ساریان، از شاهراه دروازه شهر و محله کنار آن راه سفر در پیش مگیر، چرا که منزلگاه دلدار من در آن برزن و در کنار آن شاهراه قرار دارد (و من از سفر کردن او نگرانم).» باید گفت که معشوق قصد سفر کردن ندارد، بلکه حافظ می گوید: ای ساریان، از دروازه شهر بیرون مرو و به کوی یار من برو که خود شاهراه است. کجا می خواهی مرا ببری که بهتر از کوی معشوق باشد؟

ص ۳۹۸، بیت ۳:

روی خوبست و کمال هنر و دامن پاک  
لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست  
مصراع دوم این بیت بدین گونه تفسیر شده است: «او خوشرو و با فضیلت و پاکدامن است و بی شبهه همت و اراده پرهیزکاران دو عالم را با خود دارد.»  
می دانیم که یکی از معانی «همت» دعا و عنایت است؛ چنانکه خواجه خود گوید:

همت بدرقه راه کن ای طایر قدس  
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

بنابراین، معنی بیت مورد نظر چنین است: جانان (معشوق) چون علاوه بر زیبایی که دارد، پاکدامن هم هست، از این روی دعا و عنایت و توجه پاکان همراه اوست.

ص ۴۳۶، بیت ۶:

راز درون پرده چه داند فلک خموش  
ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست؟

در مورد این بیت چنین نوشته اند: «ای داعیه دار بی مایه که با چرخ و فلک بر سر اسرار نهانی در نزاع و کنکاش هستی، آرام بگیر. این جدال تو در واقع با آفریننده فلک است و این چه معنا دارد؟»

در این بیت، «پرده دار» همان فلک است. حافظ می گوید: فلک هم با همه بزرگی و عظمت خبری از اسرار حق ندارد و او هم در حکم نگیهان و پرده دار است و او را به رازهای درون پرده آگاهی نیست.<sup>۹</sup>

ص ۵۶۰، بیت ۲:

تادامن کفن نکشم زیر پای خاک  
باور مکن که دست ز دامن بدارمت

شارح محترم نوشته اند: «پای خاک یعنی خاک پای، خاک پای تو، کلمه پای می تواند حشو باشد.» به نظر می رسد که «پای خاک» استعاره مکنیه یا کنایه و به اصطلاح نوعی تشخیص است. بدین معنی که خاک موجودی جاندار (انسان) فرض شده که پای دارد. بنابراین «خاک» در این بیت، نه خاک پای تو است و نه حشو، بلکه همان خاک است که به صورت انسانی که پای دارد، تشبیه شده است. در شرح سودی بر حافظ هم در مورد آن چنین آمده است: «اضافه پای به خاک به طریق استعاره است.»<sup>۱۰</sup>

ص ۵۸۰، بیت ۳:

عزیز دار زمان وصال را کان دم  
مقابل شب قدر است و روز استفتاح

نویسنده محترم «روز استفتاح» را روز پیروزی دانسته اند. در صورتی که «روز استفتاح» روز پانزدهم رجب است، برای گشوده بودن درهای آسمان یا درهای کعبه.<sup>۱۱</sup>  
مولوی نیز در دفتر دوم مثنوی گوید:

مثنوی که صیقل ارواح بود  
بازگشتش روز استفتاح بود

آقای دکتر استعلامی در این مورد چنین می نویسند: «روز استفتاح، به روز پانزدهم رجب اطلاق شده است که در آن روز، گشودگی درهای آسمان و پذیرش دعای بندگان است... آغاز دفتر دوم مثنوی روز پانزدهم رجب سال ۶۶۲ هجری قمری بوده است.»<sup>۱۲</sup>

ص ۷۶۲، بیت ۲:

آن جوان بخت که می زد رقم خیر و قبول  
بنده پیسر ندانم ز چه آزاد نکرد

نویسنده در مورد «خیر و قبول» نوشته اند که «خیر» برابر «نه» و «قبول» در معنی آری است. شادروان دکتر زریاب خوبی در این مورد چنین نوشته اند:

قرائت «خیر و قبول» در چاپ دکتر خانلری و قزوینی آمده است و آقای دکتر خانلری در توضیح آن در

۸. فرهنگ معین، ذیل واژه «قلاب».

۹. هروی، حسینعلی، شرح فزل های حافظ، نشر نو، چاپ اول، ص ۷.

۱۰. سودی بسنوی، محمد، شرح سودی بر حافظ، چاپ بویا، انتشارات انزلی، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۵۶۱.

۱۱. فرهنگ دهخدا، ذیل واژه «استفتاح».

۱۲. استعلامی، محمد، متن و تعلیقات مثنوی، انتشارات زوآر، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۷۶.

ص ۱۱۵۷، بیت ۷:

ز اخترم نظری سعد در ره است که دوش  
میان ماه و رُخ یار من مقابله بود  
نوشته اند: «دوش میان ماه و رُخ یار من مقابله بود: میان ماه  
و چهره خورشید مانند محبوب من، دیشب حالت مقابله و  
رو در روی و رقابت قرار داشت.»

باید توجه داشت که مقابله ماه و خورشید (استقبال) وقتی  
است که ماه در محلی قرار گیرد که فاصله آن با خورشید، نیمی از  
فلک باشد و این حالت را به فال نیک می گیرند. ۱۵ البته نویسنده  
محترم بدین مطلب اشاره کرده اند؛ ولی رقابت و رو در روی به  
نظر زاید می آید؛ زیرا منظور شاعر، این است که چون معشوق،  
دوش به ماه می نگرست و ماه و خورشید هم که روبه رو شوند،  
نشانه سعد است، پس بخت من هم بلند خواهد گردید.

ص ۱۲۸۰، بیت ۵:

سمند دولت اگر چند سرکش است ولی  
ز هم‌رهان ز سر تازیانه یاد آرید

مصراع دوم این بیت در چاپ مرحوم قزوینی به صورت «ز  
هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید» است، و به نظر می رسد «ز سر  
تازیانه» اشتباه چاپی است. اما در شرح این بیت چنین آمده است:  
«ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید: به سوی هم قطاران خود و در  
عین غرور و بی‌اعتنایی با اشاره تازیانه ای که در دست دارید، یاد  
بکنید. در بخش «معانی ابیات غزل»، این بیت چنین تفسیر شده  
است: «اینک که مرکب اقبال شما با گردن افراشته پیش می رود،  
از همقطاران پیاده خود با اشاره سر تازیانه احوالی بپرسید.»

شادروان دکتر زریاب خوبی در تفسیر و شرح این بیت، چنین  
نوشته است: «... امیر به هنگام جنگ، شمشیر به دست بود و به هنگام  
صلح، تازیانه به دست و از اینجاست که در اشعار شعرا آمده است که  
امیر با سر تیغ مملکت می گیرد و با سر تازیانه (یعنی با حرکت و اشاره  
دست) به هنگام صلح می بخشد. انوری هم گفته است:

به دم تیغ ملک بگرفته  
به سر تازیانه بخشیده

حافظ «سر تازیانه» را با حرکت سمند و اسب سرکش که  
نیازمند به تازیانه است، پیوند داده؛ اما مقصودش همان بخشش  
و عنایت است. می گوید اگر چه اسب دولتتان سرکش است و یا  
سرکشیده می رود (یعنی در اوج قدرت هستید) حرکت دست و  
تازیانه را که علامت بخشش و عنایت است، فراموش نکنید. ۱۶

۱۳. زریاب خوبی، عباس، آینه جام، انتشارات علمی، چاپ دوم، ص ۱۷۶.

۱۴. فرهنگ دهخدا، ذیل واژه «ستر» به کسر سین.

۱۵. همان، «استقبال».

۱۶. زریاب خوبی، عباس، آینه جام، انتشارات علمی، چاپ دوم، ص ۲۲۱.

ص ۱۱۸۳ ذیل «خیر» مرقوم فرموده اند: «کلمه خیر را  
حافظ به معنی نفی و رد آورده است و خیر در این بیت به  
معنی ضد قبول است.» باید گفت در این صورت معنی  
تا اندازه ای مبهم می نماید... و این سؤال پیش می آید که  
رقم خیر برای آزادسازی بوده است یا برای نگاهداشتن  
در حال بردگی؟ چون خیر یا قبول به دو تعبیر مختلف  
شامل هر دو حالت می تواند باشد. بنابراین باید صورت  
درست، «خیر قبول» باشد که در یکی از نسخه های  
مورد استفاده دکتر خانلری آمده است، و مقصود این  
است که در حین انجام عمل خیری می گفتند: خیر  
قبول! و آزادسازی بنده نیز از موارد عمل خیر بوده است  
و حافظ می پرسد که آن که این رقم را می زد و «خیر  
قبول» می گفت چرا بنده پیر خود را آزاد نکرد. ۱۳

ص ۹۹۰، بیت ۲:

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت  
با من راه نشین باده مستانه زدند

واژه «ستر» را به فتح سین اعراب نهاده و در معنای آن  
نوشته اند: ستر (مصدر) پرده، حجاب، پوشیده از چشم،  
مستور، پنهان.  
در حالی که واژه «ستر» به کسر سین است؛ به معنی پرده و  
نقاب؛ چنان که نظامی هم به همین صورت به کار برده است:

ستر کواکب قدمش می درید  
سُفت ملایک علمش می کشید

\*

گهی بُرج کواکب می پذیرم  
گهی ستر ملایک می دریدم ۱۴

ص ۹۹۰، بیت ۵:

شکر آن را که میان او صلح افتاد  
صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

در تفسیر و شرح مصراع دوم نوشته اند: «به شکرانه این  
توفیق، حوریان رقص کنان باده شادی نوشیدند.» هر گاه مقصود  
از «صوفیان» حوریان باشد، حافظ خود همین واژه (حوریان) را  
به کار می برد؛ بی آن که اختلالی در وزن شعر هم ایجاد گردد.

ص ۱۰۱۱، بیت ۳:

ز عطر حور بهشت آن زمان برآید بوی  
که خاک میکده ما عبیر جیب کند

واژه «جیب» را به کسر جیم، اعراب نهاده اند؛ در صورتی که  
این واژه را باید به فتح جیم خواند؛ زیرا با کلمات «غیب»، «عیب»  
و «صُهب» قافیه شده است و در فرهنگ ها به فتح جیم است.